بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 14 بهمن 1392.

بحث در مورد روایاتی بود که با روایات دالّ بر اینکه اولاد اولاد در صورت فقدان اولاد جانشین آنها می شوند معارضه دارد. سه تا روایت را نقل کردیم یکی روایت عبد الرحمن بن الجاج که به عنوان مقطوعه ذکر شده بود که گفته بود در این قال بنات الإبن یرثن مع البنات. دیروز یک توضیحی در مورد اینکه این روایت چطور حمل به تقیه شده است دادم یک مقداری توضیح ناقص بود و نیاز به اصلاح و تکمیل دارد. ببینید بحث عصبه ای که اهل تسنن قائل هستند در مورد خویشاوندان مذکّری که به طریق مذکّر با میّت اتصال پیدا می کنند به اینها عصبه می گویند. ولی چهار مورد هست که اینها یعنی چهار نفر هستند که خواهرانشان را هم همراه خودشان عصبه قرارشان می دهند. یکی از آنها فرزند هست پسر هست. پسر باعث می شود که دختر از فرض بر بودن خارج شود و داخل در تعصیب شود. یکی إبن الإبن است. باعث می شود که بنت الإبن که خواهی ابن الإبن هم هست همراه ابن الإبن ارث ببرد. یکی هم برادر أبوینی هست و یکی هم برادر أبی تنها است. این چهار تا همراه یعنی باعث می شوند که خواهر های آنها عصبه شوند اگر آن خواهر ذاتا فرض بر باشد آن فرض بر بودنش را هم از بین می برد و تبدیل به عصبه می کند. این در مورد بنات الإبن، داخل در آن مصادیقی هست که إبن الإبن خواهرش را عصبه می کند. ابن الابن خواهرش که بنت الإبن هست به وسیله برادر عصبه می شود. این تعصیب در جایی هست که إبن الإبن باشد. عصبه می کند به این معنا که یعنی اگر این ها هر دو با هم باشند هر دو ارث می برند ولی اگر بنت الإبن تنهایی باشد داخل در تعصیب نیست. تنهایی باشد نه، به شرطی که همراه آن یا برادری باشد یا در رتبه پایین تر از او یعنی بنات الإبن یا کنارش یک إبن الإبنی باشد عصبه می شود یا در رتبه های پایین تر مثلا ابن ابن ابن اگر باشد عمه اش را عصبه می کند. یعنی به نوه پسری که شد آن که عصبه شد آن کسی که به میّت نزدیکتر است به وسیله او تعصیب پیدا می کند. یک نظام عجیب و قریبی که هیچ دلیلی هم ندارد همین جوری پراندنی نظام تعصیب یک نظام خیلی بی در و پیکری هست که

سؤال:

پاسخ: این را در من این را الآن که دارم نقل می کند از مغنی ابن قدامه نقل می کنم. مغنی ابن قدامه جلد هفتمش که بحث ارث است این چیزها را دارد. در معمول کتاب هایشان هست این تقریبا اجماعی این ها است که قانون تعصیب بین اهل تسنن اجماعی است و

سؤال:

پاسخ: ابن ابن ابن خواهر خودش را هم تعصیب می کند. هم عمه اش را تعصیب می کند هم خواهر خودش را تعصیب می کند بعد مجموع اینها للذّکر مثل حظّ الأنثیین ارث می برند. این جوری به اصطلاح تقسیم بندی های ارثیه شان وجود دارد. قوانینی دارند در نحوه اینکه به عصبه چطوری باید داده شود و امثال اینها. حالا که این مطلب تعصیب روشن شد اینکه بنات الإبن یرثن مع البنات، اگر مراد این باشد که گویا ظاهرا ظاهر روایت این است که بنات الإبن همراه با بنات ارث می برند اطلاقش اقتضا می کند چه ابن الابنی هم باشد چه نباشد، بنات الإبن هم همراه با إبن الإبن ارث می برد و هم تنهایی ارث می برد. آن تنهایی ارث بردنش اتفاق اهل تسنن این است که این گونه نیست. بنات الإبن خودش عصبه نیست. به وسیله إبن الإبن عصبه می شود. تعصیب تبعی دارد. و بنا بر این اطلاق این روایت بر خلاف فتاوای اهل تسنن هست. به نظر می رسد که این روایت را مستقیما نباید به اصطلاح بگوییم که حمل بر تقیه می شود. یعنی اگر این دسته روایات و روایات دیگر را در نظر بگیریم هر دو دسته مخالف عامه هستند. این روایت اطلاقش مخالف عامه است و آن روایت کلش مخالف عامه است. نه بحث اطلاق. این روایت که بله این روایت را ما می توانیم حمل کنیم بر اینکه در مقام حکم فی الجمله است در مقام اطلاق نیست. می گوید فی الجمله بنات الإبن همراه با بنات هم ارث می برد حالا با چه شرایطی به شرایط المقرره فی محله که شرط آن این استکه ابن الابنی هم باشد تا به وسیله آن آنها ارث ببرند. یک همچین شرطی را به نظر می رسد که اگر ما جزو به بحث مرجّحات منصوصه را در نظر بگیریم، دو روایتی که هر دو ظاهر ابتدایی شان مخالف عامه است ولی یکی از آنها تأویلی دارد که با آن تأویل موافق عامه می شود. این کافی نیست برای ترجیح. یعنی دو روایتی که یک روایت با تأویلش موافق عامه می شود آن یکی اصلا تأویل بردار نیست مثلا. اینکه بگوییم ظاهر یک روایت اگر ظاهر هر دو روایت مخالف عامه است ولی یکی از آنها قابلیت حمل بر معنایی داردکه به آن معنا موافق عامه می شود. که بگوییم این را شما حمل کنید اول بر آن معنای خلاف ظاهر و بعد آن را کنار بگذارید. بعد بر معنایی حمل کنید که موافق عامه شود بعدا به اصطلاح ما وافق العامه را باید کنار گذاشت شامل این روای شود. به نظر می رسد که اینگونه نیست یعنی آن احادیثی که مرجّحات منصوصه را بیان می کند اینگونه موارد را نمی گیرد. بله عرض کردم اگر ما هدفمان بر حمل بر تقیه حل مشکل کلامی باشد همچنان که شیخ طوسی دارد اشکالی ندارد ما بعد از اینکه با مرجّحات دیگر روایات یگر را ترجیح دادیم این روایت را می گوییم اولا مرادش معنای اطلاقی نبوده است به نحو مثلا قضیه محمله بوده است این که فی الجمله بنات الابن یرثن مع البنت و آن هم به جهت تقیه بیان شده است. یعنی این دو تا را با همدیگر اگر ضمیمه کنیم اشکالی ندارد به عنوان توجیح روایت ذکر کردن.

سؤال:

پاسخ: ظاهرش مخالف عامه است ولی با تأویلش موافق عامه می شود ما می گوییم این را تأویلش هم بکنیم بعد بگیویم موافق عامه توجیحی است برای اینکه بگوییم که این روایت چطور صادر شده است. بعد از اینکه مطروح بودن روایت را مسلّم دانستید این توجیحی هست برای حل اینکه چطور شده است که حالا این روایت باید کنارش گذاشت حالا توجیح کنیم. عرض کردم خیلی برای ما مهم نیست که بعد از اینکه روایت مطروح شد، دیگر وجه صدورش را بیان کنیم. مراد مطروح است حالا هر چه می خواهد باشد.

من البته یک نکته ای را دیروز هم عرض کردم لموافقته لمذهب بعض العامه متوجه نشدم که اینکه مرحوم شیخ می فرماید که لموافقته لمذهب بعض العامه در مورد این روایت مراد چیست. چون بنات الإبن یرثن مع البنات، معنای اطلاقش اش هیچی نمی گوید تقییدش هم بکنیم این همه می گویند. همه این را می گویند مگر ابن مسعود که ابن مسعود این چیز را قبول ندارد. تعصیب به تبعیه را. اینکه مراد لمذهب بعض العامه همه عامه منهای ابن مسعود را ایشان بعض عامه تعبیر کرده باشد خیلی عبارت چیزی هست خالی از استقرابی نیست. به هر حال شاید در ذهنشان بوده است که اختلافی در این مطلب هست اما اینکه در آن زمانی که می خواسته است که ذکر کند اصل اختلاف در ذهنشان بوده است تعبیر لموافقته لمذهب بعض العامه تعبیر فرموده اند. حالا من می خواستم اول جلسه این را بگویم ما حالا گاه گاهی از بعضی از آقایان مطالبی نقل می کنیم نقل می کنیم اینها برای شادی روح همه بزرگان و علما و فقهایی که به هر حال به گردن ما حق دارند به خصوص کسانی که از آنها مطلب نقل می کنیم و به خصوص کسانی که مطلبشان را نقد می کنیم الفاتحه مع الصلوات.

خب این یکی از روایات. یک روایت دیگر روایت عبد الرحمن بن حجاج بود که دیروز خواندیم که عن أّبی عبد الله علیه السلام که بنت الإبن اقرب من ابنت البنت. این روایت مرحوم شیخ طوسی در موردش فرموده است ما یتضمن هذا الخبر من انّ بنت الإبن اقرب بالبنت البنت فغیر صحیحٍ لأنّ درجتهما واحده و هو انّ کلّ واحدهٍ منهما تتقرّب بمن تتقرّب بنفسه فقرباهما واحده و یشبه ان یکون الخبر ورد إمّا وهما من الراوی أو ورد مورد التقیه لموافقته لمذهب بعض العامه. این مطلبی که ایشان می فرماید که ورد مورد التقیه همه بحث هایی که در مورد این روایت دیگر کردیم در مورد این روایت وارد می شود که بنت الإبن اقرب من ابنت البنت با یک توضیح بیشتری که عرض می کنم. این که می گوید مورد تقیه وارد شده است چون سنی ها هیچوقت به ابنه البنت ارث نمی دهند و ابنه البنت کلا از ارث بری خارج است. ولی بنت الإبن ارث می برد در دو صورت. یکی در صورتی که همراه بنت الإبن، یک بنت واحده باشد. اگر بنت واحده باشد یک بنت وجود داشته باشد. یکی نه متعدد. مراد من جایی که یکی باشد می گویند که یک دوم را به آن بنت واحده می دهم. به او یک دومی که فرضش هست داده می شود، حدّ فاصل یک دوم و دو سوم که یک ششم هست، آن هم به بنت الإبن داده می شود. بیشتر از آن دیگر داده نمی شود مگر از باب تعصیب.. یک بحث، بحث تعصیب هست شرط تعصیب این است که، یعنی تعصیب در زائد بر دو سوم سهم بنات است. بنت واحده یک دوم می برد. بنات متعدد دو سوم می برند. از بیشتر از دو سوم زائد بر دو سوم هر چه هست آنها دیگر سهم عصبه است که آن همان قوانینی که در مورد عصبه عرض کردم که عصبه خواهرش را تعصیب می کند آنجا هم حاکم هست. ولی کمتر از دو سوم اگر باشد یعنی فاصله بین یک دوم و دو سوم که یک ششم باشد، این یک ششم را نه از باب تعصیب، مستقیما به بنت الإبن هم داده می شود.

سؤال:

پاسخ: اینها فرض بر می دانند. یعنی آن بنات متعدد را که می گویند، آن بنات متعدد چیز را، الآن یک مطلبی به ذهنم رسید. بنت البنت را هم در این صورت شاید به آن ارث بدهند نسبت به آن زائدی که وجود دارد. حالا این را مراجعه کنید آیا در جایی که بنت واحده وجود داشته باشد، زائد بر یک دوم تا دو سوم را به چه کسی می دهند؟ این است که این بحث تعصیب من تعصیب را مطالعه می کردم دیگر داخل در تعصیب نیست در کلماتشان بود. احتمال می دهم که ابنه البنت هم بدهند. این را یک مراجعه کنید و این را بحثش را فردا تکمیل می کنم.

خب این توضیحی در مورد عبارت شیخ طوسی. تکمیلش باشد برای فردا

سؤال:

پاسخ: نوه را مستقیما در آن رتبه نمی دانند ولی نسبت به حد فاصل یک دوم و دو سوم آن را نوه را هم داخل می کنند. اما دقیقا کدام نوه را داخل می کنند این را حالا من

سؤال:

پاسخ: عرض کردم حد فاصل، اگر مثلا دو تا دختر داشته باشیم، بنات باشند که دو سوم را آنها چیز می کنند دیگر به نوه چیزی داده نمی شود مگر تعصیبا. اگر نه، دختران متعدد نباشند و یک دختر باشد نوه می اید و داخل می شود. و حالا اینها چه شکلی از کجای آیه در می آورند و امثال اینها خیلی چیز های عجیب و قریبی است. اینها به آیه تمسک می کنند یک بحث، بحث تعصیب است. این بحث تعصیب هم نیست یک جوری از ایه، آیه یا اولاد مستقیم است این مدل چیز کردن چه طوری است؟ یا اولاد با واسطه است خیلی قوانینی که از ایه این معانی را در می آورند و اینها معانی عجیب و قریبی. این باشد نگاه کنیم بعدا عرض می کنم.

خب در حاشیه ی جامع احادیث یک مطلبی دارد که اولین بار اصل این مطلب را در روضه المتقین مرحوم مجلسی اول دیدم بعد هم در کلام صاحب وسائل مرحوم شیخ حر دیدم و در کلمات فقهای بعدی هم آورده شده است. مراجعه نکردم ببینم قبل از روضه المتقین کسی دیگر هم گفته باشد. در ریاض آن حاشیه دیدم اولین جایی که اشاره می کند روضه المتقین است قبل از آن من هم یک مقداری سریع نگاه کردم کسی قبل از صاحب روضه المتقین پیدا نکردم که این مطلب را بگوید. آن این است که مراد از اقرب را اکثر نصیبا فی الارث بگیریم. می گوید بنت الإبن اقرب من ابنه البنت. اشاره به این است که بنت پسر از بنت دختر آن ارث بیشتر می برد. اگر حالا این روایت، این معنا در یک روایت دیگر است در آن روایت از جهاتی بهتر هم هست که این معنا را بگوییم. روایت احمد بن محمد بن ابی نصر که

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ ابْنِ بِنْتٍ وَ بِنْتِ ابْنٍ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً ع كَانَ لَا يَأْلُو أَنْ يُعْطِيَ الْمِيرَاثَ لِلْأَقْرَبِ

تا آخر روایت که هست می گوید که اگر یک ابن بنت باشد و یک بنت ابن باشد اگر فرضش این شکلی بود که ابن بنت و بنت ابن باشد، اینجا بگوییم مراد اکثر اینکه به ابنه بنت بیشتر می دهیم خیلی چیز روشن تری هست. ردا توهمی که از سید مرتضی نقل کردیم که مرحوم سید مرتضی می گوید که در تقسیم بندی خود نوه را باید ملاحظه کرد نه پدر و مادر را. این بخواهد رد آن باشد آن توهمی که ممکن است ابتدائا به ذهن خطور کند که للذکر مثل حظّ الانثیین، هم شامل اولاد سلبی می شود هم نوه می شود، این می گوید که نه، ان که هست که للذکر مثل حظّ الانثیین به لحاظ مادر و پدر باید در نظر گرفت نه خود فرزند و نوه را بخواهیم در نظر بگیریم. آنجا باشد خب مطلب واضح تر است اما اینجا اینکه بنت الإبن اقرب من ابنه البنت، آن هم در موردش این مطلب می آید که در واقع ملاک ولو اینها هر دو دختر هستند و کأنه باید مساوی ببرند ولی نه دو تا دختری که واسطه یکی از آنها ابن هست و واسطه یکی از آنها بنت هست، آن که واسطه اش ابن هست بیشتر ارث می برد. پس ملاحظه خود شخص را نباید کرد. ملاحظه ولو دو نفر عین هم هستند هر دوشان. هر دو مؤنث هستند ولی مونثی که وسیله مذکّر به میّت متصل می شود، ارثش از مؤنّثی که به توسّط پسر متصل نمی شود اتصالش به وسیله دختر است بیشتر است. حالا این توضیح کلی این مطلب. اینجا در حاشیه جامع احادیث یک مطلبی آورده است

سؤال:

پاسخ: بنت الإبن اقرب من ابن البنت، در وسائل اینگونه نقل کرده است؟ ابنه البنت دیگر

خب وسائل اگر ابن البنت تعبیر کرده باشد

این باید ابنه البنت باشد چون توضیحی که خود مرحوم شیخ هم تعبیر می کند می گوید بنت الإبن اقرب من بنت البنت. توضیحی که مرحوم شیخ هم دارد اقتضا می کند که ابنه البنت باشد. علی أی تقدیر عرض کردم اگر عبارت، عبارت صاحب وسائل باشد خب عبارت روایت خب خیلی راحت تر یک مقداری پوست کنده تر هست این عبارت هم می شود این معنا را در موردش مطرح کرد. خب حالا بعد در موردش صحبت می کنیم آیا این، یک مطلبی در حاشیه یعنی تنظیم کننده جامع احادیث که علی القاعده آقای معزّی ملایری هستند، عبارت باید مال ایشان باشد. در حاشیه ایشان دارند که «لا یخفی انّ قوله علیه السلام بنت الإبن اقرب من ابنه البنت صحیحٌ و قول الشیخ فغیر صحیحٍ غیر صحیحٍ لأنّ الرّجل اذا مات و کان ورثته بنت الإبن و بنت البنت، کان لبنت البنت الثلث و لبنت الإبن الثلثان و هذه الزیاده لیست الا لأقربیتها منها لأن ملاک التقدیم و ملاک الاکثریه فی الإرث لیس الا الاقربیه نفعا لا الاقربیه رتبهً قال الله تعالی فی ملاک تقدیم بعض الوراث علی بعض و زیاد فهم بعض علی بعض یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ الأنثیین الی أن قال آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایّهم اقرب لکم نفعا فریضهً من الله ان الله کان علیما حکیما». خب این عبارتی هست که ایشان اینجا آورده است. اینجا یک بحث این است که اولا ذاتا اقرب را می شود به این معنا گرفت یا خیر، حالا یک نکته ای قبلا عرض کنم ظاهر تعبیر محشّی این است که اصلا روایت ظهور ندارد در اینکه مراد از اقربیت اکثر میراثا نیست. حتی می خواهد ظهور بدوی اش را گویا انکار کند. بگوید اصلا روایت میتواند بدوا ما او را حمل کنیم بر این معنا کأنه اجمال دارد می تواند به معنای به اصطلاح اصلا اقرب هست به معنای اکثر میراثا. این صاحب روضه المتقین و اینها نمی خواهند بگویند که اقرب این معنا هست ذاتا جمع عرفی می خواهند بکنند. می خواهند بگویند اقرب، صلاحیّت حمل بر اکثر میراثا دارد نه اینکه ذاتا آن را به آن معنا بگیرد. خب این را اول داشته باشید خب حالا یک بحث این است که آیا اقرب را ما می توانیم ولو از باب جمع عرفی حمل کنیم به این معنا؟ آن را ما بعدا در موردش صحبت خواهیم کرد. یک بحث دیگر این است که این استدلالی که آقای معزی ملایری آورده است این استدلال چقدر صحیح است؟ حالا چه این استدلال را برای اینکه اصلا ذاتا بتوانیم روایت را به این معنا بگیریم مطرح کنیم یا برای اینکه از باب جمع عرفی به این معنا بگیریم هر کدامش را. اینکه ذیل آیه آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایّهم اقرب لکم نفعا را ایشان قرینه قرار داده است بر این روایت، این مطلب صحیح نیست از چند جهت. یکی اینکه کلمه اقرب را وقتی مطلق بگذارند، مراد اقرب نفعا نیست. ببینید فرض کنید شما اگر می گویید که زیدٌ عالمٌ. زید عالم یعنی خودش عالم است دیگر. زیدٌ جمیلٌ یعنی خودش جمیل است. ولی ما ممکن است یک موقعی بگوییم زیدٌ جمیلٌ وجهه. وجهه را بیاوریم یا زیدٌ جمیلٌ وجها. که این روشن کند که مثلا وجه آن زیبا است. ولی اگر مطلق گذاشتیم، آن معنایش غیر از معنای جایی هست که با تمیز یا با فاعل آن را به یک شکل خاصی قرار می دهیم. اگر می گوییم زید اقرب است، ظاهر اقربیت این است که خودش اقرب است. یعنی نسبتش به اصطلاح از جهت رحمی نزدیک تر هست نه اقرب نفعا هست. اقرب نفعا نیاز به قید دارد و آیه قرآن اگر هم ناظر به این جهت به اصطلاح زیادی ارث و امثال اینها باشد قید اقرب نفعا دارد. پس ایه قرآن را نمی شود شاهد بر اینجا آورد از این جهت که آنجا قید نفعا دارد و اینجا قید نفعا ندارد. این یک جهت. جهت دوم اینکه خود این آیه قرآن اصلا آن ذیل چه می خواهد بگوید؟

سؤال:

پاسخ: نه نه اقربیت ممکن است بگوید که ازجهت نسبت نزدیکتر است.

سؤال:

پاسخ: نه نه اصلا این جور نیست. اقربیّت هایی که در چیز مطرح است این است که اولوا الارحام کدامشان به نسبش نزدیکتر است.

سؤال:

پاسخ: آن معلولش است. آنها را صبر کنید بعدا توضیح می دهم.

خب این یک نکته. نکته دوم اینکه اصلا این آیه شریفه آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایّهم اقرب لکم نفعا برای چه آورده شده است؟ تفسیر های مختلفی شده است. یکی از تفسیرات بعضی از تفسیراتش که اصلا باعث می شود که این ربطی به ما نحن فیه نداشته باشد آن این است که می گوید که شما نمی دانید که پدرتان زودتر می میرد یا پسرتان زودتر می میرد شما خیلی خلاصه به این ارث و میراث ها دل نبندید. امید داشته باشید که پدر شما بمیرد که از آنها ارث ببرید ممکن است برعکس شود شما بمیرید و پدرتان از شما ارث ببرد. این در واقع یک جنبه اخلاقی است که این ارث بر ها یک روایتی هست به تناسب این عرض کنم در روایتی هست که امام صادق علیه السلام وارد شدند، کسی از اقوامشان نمی دانم پسر عموی ایشان است از اقوام امام صادق علیه السلام مریض بود برادرزاده او بالای سرش داشت گریه می کرد. راوی می گوید که من دیدم که امام با لبخند از مجلس بیرون آمد. تعجب کردم که عمو در حال مرگ است و امام لبخند می زند. آمدیم بیرون گفتم که چرا شما لبخند می زنید؟ امام فرمود که این برادرزاده را دیدید که داشت خودکشی می کرد این برادر زاده می میرد و همین عمو بر او نماز می خواند. همین جور هم شد که عمو ماند و بر برادرزاده نماز خواند. خب این حالتی که آدم گاهی اوقات باید توجه داشته باشد که این ارث و میراث ها هم اینگونه نیست که همیشگی باشد ممکن است بابا پیر نماز بر همین پسرش را بخواند این حالتی هست که این یک معنا که خب معنای خوبی هم هست و کاملا متناسب است. این یک جور.

یک احتمال دیگر اینجا داده شده است آن این است که این ذیل ناظر به این بحث است که در جاهلیّت فرزندان ارث می بردند پدر و مادر ارث نمی بردند. به این اعتبار که می گفتند کأنه فرزند دست بابا را می گیرد و پدر کأنه نفع به فرزند ندارد. این آیه در ذیل اینکه ارث را بر پدر ثابت می کند، می گوید که شما نگویید که چطور ارث به پدر رسید. شما نمی دانید که فرزند به نفع شما هست یا پدر به نفع شما است. آبائکم و ابنائکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا اشاره برای رد آن سنت جاهلی ای بوده است که به پدران ارث نمی دادند به فرزندان ارث می دادند. این هم اگر باشد این آیه اصلا ربطی به زیادی و کمی ارث ندارد. اینکه چرا به پدر، اصل ارث بری پدر را می خواهد بگوید. می گوید سودمند تر بودن فرزند که به عقیده شما منشأ می شود که ارث تمامه به فرزند برسد نه به پدر و مادر این پیزی هست که تخیّل می کنید. خدا خودش عارف بیشتر هست که چه کسی اقرب نفعا هست و چه کسی نیست. این یک نکته و من تصوّرم این است که اصلا معلوم نیست که این آیه با تقریر این مطلب باشد که ارث از باب اقرب نفعا باشد. ممکن است یک نوع جنبه جدلی داشته باشد. الزام به مسلّم باشد. می گوید که شما تخیّلتان این است که فرزندان اقرب لکم نفعا هستند. شما از کجا می دانید که اینها اقرب لکم نفعا هستند. اما حالا کبرویا اقرب لکم نفعا منشأ تقسیم ارث هست یا نیست آن را ممکن است ساکت گذاشته است. با پذیرش اینکه اگر اقرب لکم نفعا هم بخواهید شما این کاره نیستید که تشخیص دهید که اقرب لکم نفعا که هست. به خدا واگذار کنید خدا خودش می داند که ارث را باید به چه کسی بدهد و به چه کسی ندهد. اصل پذیرش اقربیّت نفع به عنوان کبری هم واضح نیست. این آیه البته مناقشه در صغری است که شما نمی دانید که چه کسی اقرب لکم نفعا هست و چه کسی نیست. ولی پذیرش صغری و اشکال در صغری، معنایش این نیست که کبری مسلّم است. کبری ممکن است بر فرض تسلیم مناقشه در صغری شده باشد. این خیلی آیه ظهور در این ندارد که پذیرفته است آیه که منشأ تقدیم حتی منشأ اصل ارث بری حالا تقدیم که کار ندارم منشأ اصل ارث بری اقربیّت نفعا باشد. پس این آیه اصلا این آیه را کنار بگذاریم. این ایه بر تفسیر این روایت هیچ سودمند نیست. اما در مورد خود این روایت را فی نفسه ببینیم چطوری می خواهیم با آن مشی کنیم. آیا اقرب می تواند به اکثر نصیبا حمل شود؟ اقرب خودش معنای ابتدایی اش به معنای نزدیک تر بودن به میّت هست. اما این را حمل کنیم که نصیب بیشتر می برد و امثال اینها فی نفسه یک معنای قریبی به نظر می رسد. و بعد اینکه پسر هم از دختر بیشتر ارث می برد دو برابر ارث می برد، مناطش اقربیت نیست. در خود روایات هم تعلیل نشده است بیشتر ارث بردن پسر نسبت به خواهرش به جهت اینکه،

گفته است که چون هزینه پسر بیشتر است ارث پسر بیشتر است. ما بال المرأه المسکینه آن روایت که خواندیم روایت حشام و اینها روایت متعددی بود هیچ کدامشان تعلیل بیشتر ارث بردن، یک موقعی ممکن است که شما بگویید که چون پسر به بابا نزدیکتر است بیشتر ارث می برد خیر. ارث بردن پسر از بابا به نکته نزدیکتر بودن نیست. هر دو اینها پسر و دختر هر دو در یک رتبه هستند. نسبت آنها یکسان است ولی نکته دیگری وجود دارد که باعث می شود که پسر از چیز بیشتر ارث ببرد. یعنی اولوا الارحام بودن ولو منشأ ارث بردن و تقدیم هست ولی تمام العله نیست. نکات دیگری هم ضمیمه می شود و گاهی اوقات باعث می شود که یکی بیشتر ببرد یکی کمتر ببرد زیادی و کمی به اقربیت نسبی و امثال اینها وابسته نیست. آن بستگی دارد به اینکه خداوند چطوری اینها را ملاحظه کرده باشد نکات دیگری اینجا وجود دارد. خب اما ممکن است ما بگوییم که به قرینه اینکه ما در بعضی از روایات دیگر اقرب به معنای اکثر میراثا به کار رفته است، به قرینه آنها اقرب را به این معنا بگیریم. یک روایت یزید کناسی هست در این جامع احادیث صفحه 346 همین جلد 29 ، 346 حدیث 44619

يزيد الكناسي عن أبي جعفر عليه السّلام، قال: ابنك أولى بك من ابن ابنك، و ابن ابنك أولى بك من أخيك، قال: و أخوك لأبيك و أمك أولى بك من أخيك لأبيك، و قال: أخوك لأبيك أولى بك من أخيك لأمك،

أخ پدری را از أخ مادری أولی دانسته است. در حالی که مسلم است که همراه برادر مادری، برادر پدری و مادری همراه هم ارث می برند.

آن مطلب که برادر پدر و مادری از برادر پدری مقدم است آن دست است. اما برادر پدری از برادر مادری مقدّم باشد نه. برادری مادری هم ارث می برد ولی بحثش این است برادر مادری اگر واحد باشد یک ششم می برد اگر متعدد باشد یک سوم می برد و بقیه اش به برادر پدری می دهند. برادر پدری سهمیه اش از برادر مادری بیشتر است. این است که این اولی بک من أخیک لأمّک را حمل کرده اند که مراد اکثر میراثا است. أولی بک را می گویند که این اولویّتی که در این روایت دارد، در بعضی از جاهای آن به معنای این است که اصلا حاجب بالمرّه هست نمی گذارد که او اصلا ارث ببرد و در بعضی از فقرات آن حمل شده است بر اینکه اکثر میراثا است. این را ملاحظه فرمایید این روایت هم یک بحث سندی دارد که این این یزید کناسی آیا قابل تصحیح هست یا نیست و آیا می توانیم از او ما این روایت ما نحن فیه اقرب را به این معنا بگیریم یا خیر این را ملاحظه فرمایید. من فقط اینجا الآن وقت دیگر تقریبا تمام است یک نکته ای را عرض کنم، در آن روایت احمد بن محمد بن ابی نصر که ما دیروز از وسائل خواندیم، در جامع احادیث که نقل کرده است این روایت یک نقل دارد در تهذیبین وارد شده است سندش محمد بن حسن الصفار عن معاویه بن حکیم عن احمد بن محمد بن ابی نصر هست. یک نقل دیگر در قرب الاسناد وارد شده است که از وسائل ما دیروز خواندیم محمد بن حسین عن احمد بن محمد بن ابی نصر. در جامع احادیث در ذیل نقل در تهذیب از قرب الاسناد نقل می کند قال احمد و قلت لأبی الحسن علیه السلام. با تعبیر و قال احمد آورده است. قرب الاسناد این روایت در قرب الاسناد معلّق به قبل است. قبلا محمد بن حسین عن احمد بن محمد بن ابی نصر نقل کرده است بعدا این را تعلیق به قبل کرده است. و در جامع احادیث رسمش این است که این تعلیقات را اضافه می کند. اینجا غفلت واقع شده است تعلیقات را اضافه نکرده است. فکر می کن که ایشان خیال کرده است که این احمد، احمد بن محمد بن عیسی است که شیخ صاحب قرب الاسناد است. یک همچین چیزی باید باشد که ایشان معلَّق علیه آن را نیاورده است و الا رسم ایشان این است که سند هایی را که ذکر می کند آن قسمت تعلیقی اش را می آورد ولی با کلمه معلّقٌ تصریح می کند که آن قسمتی که ما اضافه کردیم تعلیقی است. صاحب وسائل رسمش این نیست. قسمت تعلیقی را صریحا می آورد اضافه می کند مشخص هم نمی کند در اصل عبارت چه شکلی بوده است. منش این جامع احادیث بهتر هست یعنی اصل عبارت را حفظ می کند و مشخص می کند که این که اضافه کردیم تعلیقا اضافه شده است. ولی اینجا گویا ایشان توجه به این نکرده اند که این روایت معلّق است. این روایت معلق است و محمد بن حسین از صدر سندش به اعتماد سند قبل افتاده است. خب بقیه بحث ها باشد فردا. آن علی را هم ملاحظه می فرمایید فردا در موردش سؤال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبنا محمد و آل محمد